«بررسی تطبیقی فطرت و معرفت فطری در ادیان الهی و فلسفه» ـ محمدصادق فرزام
علمی- پژوهشی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال نوزدهم، شماره ۷۳ «ویژه پژوهش‌های قرآنی»، زمستان ۱۴۰۰، ص ۶۵-۸۳

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

«بررسی تطبیقی فطرت و معرفت فطری در ادیان الهی و فلسفه»

محمدصادق فرزام*

چکیده: فطرت و معرفت فطری توحیدی همان فعل الهی است که در نهاد همه انسانها نهادینه شده و از مشترکات تعالیم تمام انبیاء و کتب آسمانی می‌باشد. در آثار برجای مانده از بزرگان فلسفه نه تنها به این معرفت اشاره نشده، بلکه شناخت خدا را به عنوان امری مجهول بیان کرده و در صدد استدلال برای اثبات وجود خدا بر آمده‌اند. البته در حصول این امر موفق نبوده و اشکالات به استدلالات دو چندان فزونی یافته و برون رفت از اشکالات بیان شده بسیار دشوار است. این در حالی است که بزرگانی همواره شخصیتهایی همچون افلاطون، ارسطو و سقراط و دیگر بزرگان فلسفه را نه تنها از موحدان می‌دانند، بلکه آنها را از پیامبران و منجیان بشریت معرفی می کنند، در صورتی که بین انبیاء و فلاسفه تباین روشی وجود دارد. در این نوشتار سعی می‌شود تا روشن کند برخلاف ادعاهای مذکور، تباین بین روش انبیاء الهی و روش فلاسفه در شناخت خداوند وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: معرفت فطری؛ فلاسفه یونان؛ عالم ذر؛ میثاق؛ فطرت؛ معرفت فطری؛ ادیان ابراهیمی.

*. سطح چهار حوزه و پژوهشگر موسسه معارف اهل بیت علیهم‌السلام mf.farzam@yahoo.com

بیان مسئله

فطرت و معرفت فطری از مشترکات کتب آسمانی و دعوت به این معرفت، سیره انبیاء الهی بوده است. (برنجکار،۱۷،۱۳۹۶-۱۹) آیا این معرفت در کتب فلاسفه - که به گفته بعضی خود پیامبر بوده‌اند - وجود دارد؟ شناخت خدا در کتب آسمانی چگونه و در کتب فلاسفه متقدم چگونه بوده است؟ آیا معارفی که از فطرت در کتب آسمانی به خصوص قرآن کریم و روایات معصومین آماده است، در کتب فلاسفه متقدم به آن اشارتی شده است؟

در این نوشتار چند موضوع دنبال می‌گردد: ۱- نظرات اعلام معاصر در مورد فلسفه یونان. ۲- فطرت در ادیان آسمانی و فلسفه. ۳- شناخت خداوند در کتب آسمانی و فلسفه. ۴- معرفت فطری در قرآن و روایات ۵- نتیجه‌گیری.

دیدگاه بزرگان معاصر درمورد فلاسفه یونان

ابتدا به نظرهای استادان بزرگ فلسفه در دوره معاصر در مورد متقدمین فلاسفه می‌نگریم تا مشخص گردد جایگاه ایشان در اذهان اعلام معاصر چگونه است.

صاحب تفسیر المیزان می‌نویسد: «صابئین انبیاء بسیاری داشته‌اند که بیشترشان فلاسفه یونان بوده‌اند، مانند هرمس مصری، و اغثاذیمون و والیس، و فیثاغورث، و بابا سوار، جد مادری افلاطون، و امثال ایشان» (طباطبایی،۱۳۷۴، ج۱، ص۲۹۶).

صاحب تحریر القواعد می‌نویسد: «پس مؤسسان و معلمان علم شریف توحید، همانا انبیای الهی‌اند که جامع معقول و مشهودند؛ مانند آغاثاذیمون و هرمس الهرامسه و فیثاغورث که به ترتیب در لسان شریعت، به لقمان و ادریس و شیث خوانده می‌شوند، و افلاطون الهی. و مطلب صحیح نزد این بزرگان غیر از این که بیان شد نبود» (جوادی، ۱۳۸۷، ج۱، ص۱۲۵).

از همین متفکر اسلامی، در مورد دو شخصیت افلاطون و ارسطو در فلسفه بسیار

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

تصریح بر پیامبر بودن ایشان و یا متربی به تربیت پیامبران شده است. از این رو گاهی این دو شخصیت را متربّی انبیای ابراهیمی به طورعام می‌دانند (جوادی،۱۳۸۶، ج ۳، صص ۶۸۲ و۶۸۴) و گاهی نیز متربی حضرت موسی و عیسی علیهما السلام به طور خاصّ دانسته است. (جوادی،۱۳۸۹، ص۱۴۶)

این متفکر اسلامی نه تنها این دو شخصیت را متربّی انبیاء می‌دانند، بلکه آثار برجای ماندهٔ این دو را نیز به تربیت انبیا گسیل داده و صراحتاً می‌نویسد که اگر انبیا و آموزه‌های ایشان نبودند، افلاطون و ارسطو به این مطالب رفیع دست نیافته و در کتاب خود به آن اشاره نمی‌کردند.

«آنگاه که پیامبر توان دریافت این سخن‌های تازه را به خودی خود نداشته باشد، پیداست که مردان نابغه‌ای چون افلاطون و ارسطو هرگز بدون پیوند با مکتب انبیای الهی، نمی‌توانسته‌اند به آن معارف بلند دست یابند. پس نباید گمان کرد که این معرفت‌ها از غرب یا خصوصِ یونان به سرزمین‌های اسلامی راه یافته‌اند» (جوادی، ۱۳۸۹، ص۱۴۷)

نیز در جای دیگر بیان می‌فرمایند: «نباید گمان کرد که این اندیشه‌های حکیمانه، از یونان و تفکّر غیر الهی به اسلام سرایت یافته‌اند. افلاطون و ارسطو هم از پرورش یافتگان مکتب انبیای الهی بودند. اگر چه آنها از نبوغ بهره داشتند، امّا اگر در آن مکتب پرورش نمی‌یافتند، بدین پایه از علم و معرفت نمی‌رسیدند» (همان، ص۱۴۶)

این در حالی است که به تصریح همین متفکر، بزرگانی همچون فارابی، از اختلاف فراوانی که بین ارسطو و افلاطون پرده برداشته، تنها توانسته‌اند قسمتی از این اختلافات را در کتاب خود جمع‌آوری کند. «موارد اختلاف فکری ارسطو و افلاطون فراوان است که برخی از آنها را فارابی در "الجمع بین الرأیین" بازگو نموده». (جوادی،۱۳۸۶، ج۱، ص۳۳)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

به راستی اگر افلاطون پیامبر خدا بوده و از حقایق سخن می‌راند و ارسطو نیز متربی انبیاء بوده و سخنانش حاصل پیوند با انبیاء بوده، پس این همه اختلاف در بیان حقایق بین این دو دانشمند چرا؟ مگر انبیا و شاگردان انبیاء اختلافی در بیان حقایق دارند؟ امکان دارد روش بیان حقیقت بین دو نبی تغییر کند، اما خود حقیقت تغییر نخواهد کرد. مگر وظیفه هرکسی در قبال پیامبر مبعوث شده اطاعت نیست؟ پس چرا ارسطو از تعبد پیامبری همچون افلاطون سرباز زده و خود مسلکی دیگر پیموده است؟

ارسطو در باب اختلاف نظر خود با افلاطون، همیشه می‌گفت: «افلاطون عزیز من است، اما حقیقت از او عزیزتر است.» آیا درصورتی که افلاطون پیامبر خدا باشد، معنا دارد که ارسطو حقیقت را عزیزتر از افلاطون بداند؟ مگر پیامبر کلامی غیر از حقیقت بر زبان جاری می‌کند؟

بنابراین از دو حال خارج نیست: یا این دو تن نه نبی و نه شاگرد نبی بوده‌اند و تنها ارتباط این دو ارتباط استاد و شاگردی است. و یا اینکه ارسطو نسبت به پیامبر خدا جسور بوده و کلام وحیانی پیامبر زمان خود را نپذیرفته است. ضمن اینکه در ادامه نوشتار روشن خواهد شد که افلاطون و ارسطو چندان پیرو سیره اعتقادی انبیاء نبوده‌اند.

صاحب تعلقه بر کشف المراد می‌نویسد: «بأن ابرخس و بطلیموس کانا من الأنبیاء، و أن اکثر الحکماء کانوا کذلك. و انما التبس علی الناس امرهم لأجل اسمائهم الیونانیة، ای: لما کانت اسماؤهم موافقة لاسماء بعض حکماء یونان، الذین ینسب إلیهم فساد الاعتقاد، اشتبه علی الناس حالهم، و ظنّوا انّ اصحاب تلك الأسامی بأجمعهم علی نهج واحد من الاعتقاد.» (حسن زاده، ۱۳۸۰، ص ۵۳۰)

در این نوشتار اثبات می‌شود که سیرو سلوک معرفت افلاطون و ارسطو نه تنها

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

با قرآن منافرت دارد، بلکه با کتب آسمانی نزدیک به عصر خود مانند تورات و انجیل نیز مخالف است. و این خود مؤیدی بر پیامبر و شاگرد پیامبر نبودن این دو شخصیت است، چرا که حتی روش خداشناسی در کتب مقدس با روش اثبات الاه در نگاه افلاطون و ارسطو متفاوت است.

جایگاه فطرت در فلسفه اسلامی

فطرت در ادیان آسمانی راه حلّ معرفت خدا معرفی شده است، در حالی که در منظومه فکری فلسفه یونان، به هیچ وجه به فطرت خدایی در انسان، حتی اشارتی نشده است. این دلیلی بر فاصله بسیار زیادِ سیرهٔ فلاسفه یونان به خصوص افلاطون و ارسطو از سیره انبیای الهی می‌باشد، چنانکه در فلسفه اسلامی که ادامه دهنده منظومه فکری فلاسفه یونان است، فطرت خدایی جایگاهی ندارد.

بررسی مسئله فطرت نشان می‌دهد که ابعاد فطرت در تمام کتب آسمانی به عنوان یک اصل، اشاره شده است؛ ولی این مسئله به این شکل نه در فلسفه یونان جایگاهی دارد و نه در متعالی‌ترین فلسفه اسلامی یعنی حکمت متعالیه. افزون بر آن نشان می‌دهد با اضافه شدن مسائل به یک علم و بارور شدن بیشتر درخت آن، ماهیت علم تغییر نمی‌کند. اما همواره فلاسفه معاصر برای دفاع از فلسفه اسلامی و همچنین بیان تباین بین فلسفه اسلامی و فلسفه یونان گفته‌اند که مسائل زیادی در فلسفه اسلامی وارد شده که در فلسفه یونان نبوده است، غافل از این که خاستگاه همهٔ مباحث جدید فلسفه اسلامی به همان فلسفه یونان باز می‌گردد.

آیت الله جوادی آملی به همین منظور می‌نویسد: «فلسفه در پرتو اسلام رشد کرده، می‌تواند به بالندگی خود برسد و آشکار گردد! چگونه فلاسفه اسلامی، مبانی فراوانی را از متون دینی استنباط نموده‌اند و این گمان باطل را از اذهان زدودند که فلسفه اسلامی، همانا ترجمان تازی فلسفه یونانی است و حکیمان اسلام جز ترجمه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

و تعلیم وتعلم فلسفه یونان، سهمی در شکوفایی اندیشه فلسفی جهان ندارند» (جوادی،۱۳۸۶، ج۳، ص۳۷۷)

نیز در کتاب دیگر خود می‌نویسد: «این رشد و بالندگی بر اثر تحقیق و پرسشگری، در فلسفه یونان پس از ورود به سرزمین مسلمانان روی داد، چنان که استاد علاّمهِ می‌فرماید: «مسائل فلسفی‌ای که از یونان به حوزه اسلام منتقل شد، حدود دویست مسئله بود که در حوزه اسلام به هفتصد مسئله رسید» (جوادی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۱)

با بررسی مشخص می‌گردد نظام فلسفه اسلامی همان نظام فلسفه یونان است. استاد مطهری در اشاره به این نکته می‌نویسد: «همه می‌دانیم اسکلت اصلی فلسفه اسلامی فلسفه یونانی و اسکندرانی است» (مطهری، ۱۳۶۹، ج۱۳، ص۲۲۵).

در فلسفه اسلامی نیز فطرت به معنای فعل الله در درون انسان، مورد توجه قرار نگرفته است، چنانکه فلاسفه خود به این موضوع اشاره کرده‌اند.

در کتاب عیار نقد۲ نویسنده تصریح دارد: «تاریخ فلسفه در جهان اسلام، افتخار دارد که هرگز فیلسوفی را که قائل به فطرت باشد، به خود ندیده است» (یثربی، ۱۳۸۷، ص۲۰۶)

ابن سینا اشاره‌ای به معرفت فطری در ادیان آسمانی کرده و در نقد آن می‌نویسد: «ثم لا یخلو إما أن تکون موجودة فینا کما خلقنا و نحن نعلمها منذ ذلك الوقت، فکیف یکون عندنا علم و کنا لا نفطن له حتی استکملنا؟ و لیس یجوز أن یکون عندنا علم برهانی لا نعلمه، فکیف علم أصح من البرهان؟ و إن کنا نعلم ثم نسینا، متی کنا نعلم و فی أنی وقت نسینا؟ و لیس یجوز أن نعلمها و نحن أطفال و ننساها بعد الاستکمال ثم نتذکرها بعد مدة أخری عند الاستکمال» (ابن سینا،۱۴۰۴، ص۳۳۰)

«آیا از زمانی که خلق شده‌ایم در ما موجودند، و ما آن‌ها را از آن زمان می‌دانیم، در این صورت چگونه امکان دارد که ما علمی داشته باشیم و از آن آگاه نباشیم تا این‌که رشد کرده و کامل شویم، در حالی‌که جایز نیست ما علم برهانی‌ای داشته

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

باشیم که آن را ندانیم، پس چگونه امکان دارد علمی صحیح‌تر از برهان داشته باشیم و آن را ندانیم؟ و اگر ما آن را می‌دانستیم و بعداً فراموش کردیم، کی می‌دانستیم و کی فراموش کردیم؟ جایز نیست ما در دوران کودکی آن را بدانیم و موقعی که استکمال یافتیم آن را فراموش کنیم و بعد از مدتی آن را به هنگام استکمال به یاد آوریم»

اثبات خدا در یونان

روش اثبات خداوند در فلسفه یونان که خاستگاه فلسفه اسلامی است، با روش انبیاء که بر پایه فطرت توحیدی آدمی استوار است، تفاوت و مغایرت دارد.

شاید گفته شود که ارسطو و افلاطون نبی و شاگرد نبی بوده‌اند، اما کتب ایشان تحریف شده است. در پاسخ باید گفت که هدف این نوشتار، بررسی روش ایشان در خداشناسی است که با روش انبیاء در بحثهای توحیدی منافرت دارد، نه فقط عبارات این دانشمندان.

روش فلاسفه در برابر مجهول‌ها

یکی از پایه‌های معرفتی فلسفه یونان این بود که علم و شناخت، به محسوسات و امور ماده تعلق نمی‌گیرد. «هراکلیتوس» (Hērákleito) ملقب به «فیلسوف تاریک» - که فیلسوف ایونیایی دورهٔ پیشا سقراطی است - نخستین کسی بود که به این مطلب تأکید کرد که اشیاء محسوس دائما در حال دگرگونی هستند. ارسطو نقل می‌کند که هراکلیتوس می‌گفت: «همه چیزهای محسوس همیشه در حال سیلان هستند و هیچ گونه علمی یا شناختی به آنها تعلق نمی‌گیرد» (ارسطو ، ۱۳۷۷، ص۲۴)

نتیجهٔ این تلقی آن بود که علم و شناخت به محسوسات و امور عالم ماده تعلق نمی‌گیرد. تنها راه حل این بود که باید محسوسات را از مادی بودن و جزئی بودن به در آوریم، و جنبه غیرمادی به آن دهیم. این کار در یونان تنها در سایه انتزاع

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

کلی صورت می‌گرفت.

سقراط (Σωκράτης) که با سوفسطائیان می‌زیست، در مقابل نسبیّت سوسفسطائیان راه حل انتزاع کلیات را مطرح کرد؛ بدین بیان که تنها راه حل برای خروج از نسبیت، انتزاع کلیات است؛ چرا که مفهوم کلی یکسان باقی می‌ماند. افلاطون، هم نظر هراکلیتوس در سیلان همیشگی محسوسات را پذیرفت و هم نظریه استاد خود سقراط که راه حل را در انتزاع کلی می دانست. و در نهایت به این نتیجه رسید که کلیات در عالم دیگری موجودند که «عالم مُثُل» نام دارد. مثل امور مجرد هستند که جدای بهره‌مندی از مثل، موجودند. و شناخت واقعی یک چیز، در واقع شناخت مثال مجرّد آن است. این معرفت عقلی برای روح هرکس، قبل از اینکه به این عالم بیاید، حاصل شده. (مطهری، ج۶، ص۲۴۶)

ارسطو برخلاف سقراط، علم به کلیات را از افلاطون پذیرفت، ولی وجود عالم مستقل دیگری به نام عالم مُثل را نپذیرفت، و اشکالات بسیاری را به افلاطون وارد کرد. ارسطو برای کلیات، وجود دیگری برای محسوسات قائل نشد (کاپلستن، فردریک ج۱، ص۴۰۱). از نظر وی، کلی صرفاً مطابق کلی در ذهن ذات نوعی در اشیاء محسوس وجود دارد، هر چند این ذات نوعی به صورت مفارق و جدا از محسوسات نیست. این ذات نوعی که در افراد یک نوع وجود دارد، اساس واقعی برای کلّی انتزاعی است که در ذهن وحدت عددی دارد و می‌تواند بی‌تفاوت محمول همه اعضاء طبقه باشد. مسئلهٔ وجود جنس مشترک در انواع نیز به همین صورت توجیه می‌شود تا به جنس الاجناس برسیم که فوق آن جنسی نیست تا برای اجناس پایین‌تر بی‌تفاوت حمل شود. این جنس الاجناس همان مقوله است که نزد ارسطو مقولات ده‌گانه نامیده می‌شود. پس معلوم می‌شود که استفاده از کلیات برای اثبات امری، محتاج روشی خاصّ است که کلیات طبق قانون خاصّ طبقه‌بندی می‌شوند و برای

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

هر ادعایی باید برهانی ارائه شود که با میزان منطق ارسطو هماهنگ باشد.

در نظر ارسطو و فلاسفه دیگر، وجود خداوند نیز ادعایی بود که محتاج به برهان فلسفی دارد و قبل از اقامه برهان فلسفی، فیلسوف حق نداشت که به وجود خداوند معتقد باشد. (برنجکار، ۱۳۹۶، ص۳۱)

بنابراین از آنجایی که هر مسئله نظری نیاز به اقامه برهان دارد، پس در نظر ارسطو وجود خداوند نه تنها بدیهی نیست، بلکه نظری است و نیاز به اقامه برهان دارد. این نوع نگرش به خداوند و اثبات خداوند در فلسفه هم اکنون نیز حتی در حکمت متعالیه جریان دارد.

معرفت فطری در روش انبیاء

آنچه از قرآن محکم و کتب مقدس تورات و انجیل بر جای مانده، همان سیره انبیاء در نوع دعوت ایشان به خداوند است. از این کتابهای آسمانی به راحتی می‌توان فهمید که انبیاء الهی به چه شکل، مردم را به خداوند یکتا دعوت می‌کردند. در ادیان الهی، خداوند به عنوان یک مسئله مجهول و نظری مطرح نشده تا نیاز به براهین منطقی و تنظیم مفاهیم انتزاعی باشد؛ بلکه فطرت به عنوان یکی از افعال الهی خداوند است که از قبل در قلب آدمی به ودیعت نهاده شده است و به هیچ وجه مجهول نیست. (برنجکار، ۱۳۹۶، ص۳۳) نقش انبیا نیز توجه دادن انسانها به همان معرفت فطری است. بدین روی معجزه ای نیز که از انبیا صادر می‌گردد، اولاً برای اثبات این است که نبی از جانب خدای خود آمده است؛ ثانیاً برای کسانی است که برای آنها، زنگار غفلت مانع از تابیدن نور فطرت شده است. در این سیر نبوی، دایر کردنِ آکادمی علمی و ارائه منطق انتزاع کلیات، اجناس و فصول و بیان شرایط تألیف قضایا و آماده کردن دانشجویان برای فهم براهین اثبات خدا جایی ندارد، بلکه هر کس باید به فطرت پاک الهی خود رجوع کند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

مقوله‌ای به نام فطرت و توحید فطری به هیچ وجه در فلسفه یونان معنا ندارد. شیوه ارسطو با فطرت به کلی بیگانه است. فیلسوفان وجود خدا را مجهول و نظری می‌پندارند و می‌خواهند با استدلال منطقی وجود خداوند را اثبات کنند. در این روش، استدلال منطقی هر چه اقتضا کند، همان است. اگر استدلال منطقی نتوانست وجود خدا را اثبات کند، منکر وجود خداوند می‌گردند و اگر استدلال منطقی فیلسوف را به چند خدایی برساند، فیلسوف نیز همان را می‌پذیرد. طبعاً در این سیره دعوت انبیا جایی ندارد. در نتیجه استدلال منطقی تنها راه منحصر برای دستیابی به معرفت است، استدلال منطقی نتیجه‌ای جز اخسّ مقدمات ندارد و نوع دو مقدمه در نتیجه تأثیر بسزایی دارد. (ابن سینا ،۱۳۷۵، ص۴۴)

معرفت فطری در تورات

در تورات دغدغه اصلی حضرت موسی علیه‌السلام این است که بنی‌اسرائیل در نبوت او تردید کرده‌اند، نه اینکه در مورد وجود خداوند تردیدی داشته باشند. لذا خداوند برای اثبات نبوت وی معجزه عصا را به وی عطا می‌کند، نه برای اثبات وجود خداوند.

«موسی در جواب گفت: همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه (خدا) به تو ظاهر نشده است. پس خداوند به وی گفت: آن چیست در دست تو؟ گفت: عصا. گفت: آن را بر زمین انداز. و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. پس خداوند به موسی گفت: دست خود را دراز کن و دمش را بگیر. پس دست خود را دراز کرده و آن را بگرفت که در دستش عصا شد؛ تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان است، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب به تو ظاهر شد». (عهد عتیق، باب چهارم)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

مانند همین مضامین درعهد عتیق، کتاب حزقیال نبی، باب دوم و همچنین عهد عتیق باب سوم وجود دارد. آرتور جان آربری (Arthur John Arberry) نیز که یکی از خاورشناسان نام‌آور است، در کتاب «عقل و وحی در اسلام» می‌نویسد: «هیچ یک از نویسندگان عهد عتیق وجود پروردگار را به عنوان سؤالی جواب ناگفتنی و یا به نحو تردید آمیز مطرح نکرده‌اند» (آرتورجان آربری، ص۵)

معرفت فطری در انجیل

در انجیل برنابا نکتهٔ اساسی که بیشتر مشهود است، این بوده که قوم بنی‌اسرائیل منتظرند تا پیامبری از جانب خدا بیاید و از جانب خدای خود خبرآورد. پس اصل معرفت خدا را دارا بوده است. تنها کسانی که با نبوت حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام مخالفت کردند، کاهنان یهود بودند؛ به خاطر اینکه حضرت عیسی علیه‌السلام بر ضد آنها سخن گفته بود و پرده از اعمال زشتشان برداشته بود. برای همین با وی عداوت کرده و بر قتل او مصمم شدند. نکته بسیار مهم اینکه حتی کاهنان یهود نیز منکر وجود خداوند نبودند، بلکه منکر نبوت حضرت عیسی علیه‌السلام شدند.

برای همین در انجیل برنابا چنین آمده است: «هنگامی که عیسی (یسوع) به سی سالگی رسید، جبرئیل بر او نازل شد و پیام خداوند را به او رساند. و عیسی دانست که او پیغمبری است فرستاده شده به سوی اسرائیل. پس بعد از وداع با مریم، از کوه فرود آمد و به سوی اورشلیم حرکت کرد. در راه به کسی که به مرض پیسی دچار شده بود، برخورد کرد و او را شفا داد. بعد از آنکه مردم از این امر آگاه شدند، همگی به سمت عیسی حرکت کردند و در هیکل دور او را گرفتند تا از وقایع مطلع شوند» (انجیل، فصل دهم)

در این جملات، بالا رفتن فهم توحیدی بنی‌اسرائیل در مقایسه با حضرت موسی علیه‌السلام مشخص می گردد؛ چرا که حضرت موسی علیه‌السلام دغدغهٔ تکذیب توسط

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

«بررسی تطبیقی فطرت و معرفت فطری در ادیان الهی و فلسفه»

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

بنی‌اسرائیل داشت؛ لذا خداوند به وی معجزه عصا را عنایت کرد تا در مقابل تکذیب بنی‌اسرائیل بر نبوت خود از آن استفاده کند. اما در مورد حضرت عیسی علیه‌السلام قوم بنی‌اسرائیل تنها با خبر شدند که عیسی بن مریم مریض پیس را شفا داده، پس به او ایمان آوردند و دور وی گرد آمدند تا از رویدادها آگاه شوند.

ادامه سخن را از زبان برنابا پی می‌گیریم: «پس پیش رفتند به سوی یسوع، و گفتند: این طایفه می‌خواهند ببینند و تو را بشنود و از تو. پس بالای این دکّه شو و هرگاه عطا فرماید خدای تو را کلمه‌ای، پس تکلم کن به او به نام پروردگار. پس بالا شد یسوع به انجایی که کتبه معتاد بودند سخن گفتن در آنجا را. و چون اشاره کرد به دست، اشاره‌ای برای خاموشی، دهان بگشاد و فرمود: مبارک است نام خدای پاک که از بخشایش و مهربانی خویش اراده نموده. پس آفرید آفریدگار خود را تا تمجید نمایند او را. مبارک است نام خدای پاک که خلق فرمود نور جمیع پاکان و پیغمبران خود را قبل از همه چیزها، تا بفرستد او را برای خلاصی عالم... و تأثیر نمود کلام یسوع در طایفه؛ حتی این که ایشان همه به گریه درآمدند از صغیرشان و کبیرشان، و استغاثه می‌کردند رحمت او را و زاری می‌نمودند به سوی یسوع، تا دعا کند برای ایشان مگر کَهَنه و رؤسای ایشان، تا آنکه نهان داشتند در آن روز عداوت با یسوع را؛ که او این گونه تکلم فرمود بر ضد کَهَنه و کَتَبه و علما، پس مصمم شدند بر قتل او..» (انجیل، فصل یازدهم)

مشخص است که گریه و استغاثهٔ قوم بنی‌اسرائیل، زمانی که حضرت مسیح علیه‌السلام از خداوند باری تعالی سخن می‌گوید، خود نشان از تأثیر فطرت قوی شده‌ای است که حضرت موسی در جان این قوم جاری کرده است.

معرفت فطری در قرآن و روایات

در قرآن نیز مانند دیگر کتب آسمانی، خدا به عنوان مسئله‌ای از اول مجهول

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

نبوده و نیاز به استدلال ندارد، تا حدّی که قرآن دستور می‌دهد تمام کسانی که با حقیقت عناد ندارند، در مقابل برخی پرسش‌ها مانند این که «چه کسی شما را خلق کرد»؟ یا «خالق آسمانها و زمین کیست»؟ پاسخ می‌دهند: خداوند باری تعالی؛ چرا که به راحتی مشخص است که تدبیر این عالم با این همه پیچیدگی کار خود انسان نیست. این ویژگی فوق العاده نمی‌تواند اتفاقی باشد، پس باید این تدبیر، مدبّری و این نظم، ناظمی داشته باشد.

«قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْض» (ابراهیم/۱۰)

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّه» (زخرف/۸۷)

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّه» (عنکبوت/۶۱)

«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللَّه» (عنکبوت/۶۳)

در آیات قرآن، صِرف سؤال از مخاطبان برای تنبّه بر وجود خداوند کافی است؛ یعنی هیچ‌گاه مانند فلسفه یونان نبوده که وجود خداوند، به عنوان نخستین مجهول بیان شده باشد. مسئلهٔ خداشناسی فطرت در قرآن، به خصوص مکتب اهل بیت، جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است؛ به طوری که تنها دویست روایت در مورد معرفت فطری و عالم ذر بیان شده است که این مقاله، گنجایش بررسی تمام روایات را ندارد. این نشان می‌دهد که مکتب اهل بیت، بیشترین هماهنگی را فطرت آدمی دارد. می‌توان به طور کلی آیات و روایات معرفت فطری را در ده مورد جمع‌بندی کرد:

عدم شک در ربوبیت

انبیا الهی می‌گویند: در وجود خداوند هیچ شبهه‌ای نیست. عموم مردم با کوچک‌ترین پرسشی در بارهٔ خالقشان و خالق آسمان و زمان و نعمت‌های الهی، می‌گویند: خداوند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

«قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»

عالم ذرّ و میثاق

خداوند در عالم میثاق، از تمام فرزندان آدم حتی کافران و مشرکان، بر ربوبیت خود و نبوت رسول الله و ولایت امیرالمؤمنین اقرار گرفته است:

۱. «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیكُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ (۶۰) وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ» (یس / ۶۱).

۲. عَنْ عَلِی بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی». قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِی الذَّرِّ الْأَوَّلِ، فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً. وَ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً فَآمَنَ بِهِ قَوْمٌ، وَ أَنْكَرَهُ قَوْمٌ؛ فَقَالَ اللَّهُ: هذا نَذِیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولی (نجم/۵۶)، یعْنِی بِهِ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله، حَیثُ دَعَاهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الذَّرِّ الْأَوَّلِ» (تفسیر قمی، ج۲، ص۳۴۰)

بر اساس این حدیث امام صادق علیه‌السلام، خدای تعالی هنگام خلقت خلق در ذّر اول، آنها را در صف‌هایی پیش روی خویش قرر داد و رسول خاتم را بر آنها برانگیخت که گروهی به او ایمان آوردند و گروهی دیگر انکارش کردند. آنگاه حضرتش در بارهٔ آیهٔ ۵۶ سوره نجم می‌فرماید: مراد از هشداردهنده رسول خاتم است که خلایق را در ذرّ اول به خدای عزوجل فراخواند.

۱. عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّی أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ؟ قَالَ: «اللَّهُ سَمَّاهُ، و هكَذَا أَنْزَلَ فِی كِتَابِهِ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (اعراف، ۱۷۲) و أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولی، و أَنَّ عَلِیاً أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ» (الکافی، ج۱، ص ۴۱۲)

امام باقر علیه‌السلام نامگذاری جدّ بزرگوارش به لقب امیرالمؤمنین را مربوط به عالم ذر می‌داند و به آیهٔ ۱۷۲ سورهٔ اعراف اشاره می‌کند.

۲. عَنِ الْحُسَینِ بْنِ نُعَیمٍ الصَّحَّافِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (تغابن، ۲). فَقَالَ: عَرَفَ اللَّهُ إِیمَانَهُمْ بِوَلَایتِنَا وَ كُفْرَهُمْ بِهَا یوْمَ أَخَذَ عَلَیهِمْ

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

الْمِيثَاقَ فِی صُلْبِ آدَمَ علیه‌السلام وَ هُمْ ذَرٌّ.

فطری بودن توحید

توحید در رأس آموزه های دین، مفطور آدمی است و فطرت همیشه انسان را به دین و توحید فراخوانده است.

۱. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يعْلَمُون. (روم / ۳۰).

۲. امام صادق علیه‌السلام در مورد این آیه فرمود: هِی الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ. (کافی، ج۲، ص۱۲)

۳. حضرت باقر العلوم علیه‌السلام نیز در بارهٔ این آیه فرمود: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. راوی پرسید: وَ خَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْ لا ذَلِكَ، لَمْ يعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ.

به بیان حضرت باقر العلوم علیه‌السلام، اگر خداوند خودش را به مردم معرفی نمی‌فرمود، آنان پروردگار و روزی دهنده خویش را نمی‌شناختند.

انبیا تذکّر دهنده‌اند

چون دین مفطور است، پس انبیا تذکر دهنده و تنبه دهنده‌اند:

۱. فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيهِمْ بِمُصَيطِر (غاشیه/ ۲۱و ۲۲)

۲. «فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيهِمْ أَنْبِياءَهُ، لِيسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يذَكِّرُوهُمْ مَنْسِی نِعْمَتِهِ، وَ يحْتَجُّوا عَلَيهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول» (نهج البلاغه، خطبه اول)

طبق این حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یکی از اهداف بعثت پیامبران را این هدف می‌داند که ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند، با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجّت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

دین حنیف و اسلام فطری

دین حنیف است و حنیف همان فطرت است.

۱. ما کانَ إِبْراهِیمُ یهُودِیا وَ لا نَصْرانِیا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً (آل عمران/۶۷)

۲. امام صادق علیه‌السلام در توضیح آیهٔ «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیرَ مُشْرِکِینَ بِهِ» (حج /۳۱) فرمود: الْحَنِیفِیةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِی فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَیها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَی الْمَعْرِفَةِ بِه (کافی، ج۲، ص۱۳) حضرتش حنفیه را از فطرتی می‌داند که خداوند، مردم را بر آن سرشته است، یعنی آنها را بر معرفت خویش مفطور داشته است.

هدایت فعل خداست.

۱. إِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یهْدی مَنْ یشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (القصص/۵۶)

۲. لَیسَ عَلَیکَ هُداهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یهْدی مَنْ یشاءُ (البقره/۲۷۲)

۳. عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: أَصْلَحَکَ اللَّهُ! هَلْ جُعِلَ فِی النَّاسِ أَدَاةٌ یتَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: لا. قُلْتُ: فَهَلْ کُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لا، عَلَی اللَّهِ الْبَیانُ، لا یکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها (بقره / ۲۸۶) وَ لا یکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها (طلاق /۷) (کافی، ج۱، ص۱۶۳)

عبدالاعلی می‌پرسد: آیا در بین مردم ابزاری قرار داده شده است که به وسیله آن، خدا را بشناسند؟ فرمود: نه. پرسید: آیا آنها به معرفت تکلیف شده‌اند؟ پاسخ داد: نه، تنها به عهده خداست که بیان کند. آنگاه حضرتش به مضمون دو آیهٔ قرآن اشاره می‌کند که خدا هر کس را فقط به اندازه توانش و به آنچه داده است تکلیف می‌کند. پس شناخت خداوند از دایرهٔ تکلیف انسان خارج است و خداوند به فعلش خود را انسان می‌نمایاند.

۴. امام صادق علیه‌السلام فرمود: لَیسَ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ أَنْ یعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ أَنْ یعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَی الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ یقْبَلُوا. (کافی، ج۱، ص۱۶۴؛ التوحید، ص۴۱۲)

بر اساس این حدیث، چون هدایت فعل الله است، وظیفه انسان تنها پذیرش و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

قبول ندای فطری است.

۵. حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام فرمود: لَیسَ عَلَی النَّاسِ أَنْ یعْلَمُوا حَتَّی یکُونَ اللَّهُ هُوَ الْمُعَلِّمَ لَهُمْ فَإِذَا عَلَّمَهُمْ فَعَلَیهِمْ أَنْ یعْلَمُوا (المحاسن، ج۱، ص ۲۰۰)

وظیفهٔ مردم این نیست که بدانند، مگر اینکه خداوند به آنان بیاموزد. آن‌گاه که خدا آنان را آموخت، وظیفه دارند که یاد گیرند و بدانند و بپذیرند.

۶. علت هدایت نیافتن را اختیار انسان و رذائل اخلاقی از قبیل ظلم و فسق می‌دانند. آیاتی وجود دارد که افراد ظالم از پذیرفتن حق و تسلیم در مقابل خدا خودداری می‌کنند:

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیكَ آیاتٍ بَیناتٍ وَ ما یكْفُرُ بِها إِلاَّ الْفاسِقُونَ (البقره/۹۹)

وَ ما یجْحَدُ بِآیاتِنا إِلاَّ الْكافِرُون (العنکوت/۴۹)

۷. انسان غالباً در هنگام گرفتاری و اضطرار، از غفلت رها شده و به سوی خدا روی می‌آورد.

فَإِذا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذا هُمْ یشْرِكُونَ (عنکبوت، ۶۵)

وَ إِذا غَشِیهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ ما یجْحَدُ بِآیاتِنا إِلاَّ كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان،۳۲)

نتیجه‌گیری

۱. روش فلاسفه یونان همچون سقراط و افلاطون و ارسطو با روش دعوت انبیاء الهی مغایرت دارد.

۲. از مغایرت روش می‌توان به نبی نبودنِ بزرگانی همچون ارسطو و یونان پی برد.

۳. فطرت در دعوت انبیاء جایگاه ویژه‌ای داشته و امری است مشترک بین ادیان آسمانی.

۴. فطرت در فلسفه یونان و حکمت متعالیه جایگاهی ندارد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

۵. در کتب آسمانی اثبات خدا امری مجهول نبوده و بلکه امری فطری و ذاتی است.
۶. خداوند تمام بشر در عالم ذر میثاق گرفته و بشر به ربوبیت و رسالت نبی اکرم و ولایت امیرالمؤمنین و معصومین اقرار نموده است.
۷. دین، حنیف است و حنیف یعنی فطری بودن امری.
۸. هدایت فعل الله است و انبیاء تذکر دهنده به معرفت فطری می‌باشند.
۹. انسان در برابر دعوت انبیاء که امری فطری است با اختیار خود تسلیم می‌شوند و عدم قبول به خاطر ظالم بودن انسان است.
۱۰. انسان غالباً هنگام گرفتاری و اضطرار به فطرت خود بر می‌گردد و خدا را می‌یابد.

منابع

قرآن کریم
۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، مصحح: حسینی، هاشم، جامعه مدرسین، قم،۱۳۹۸ ق.
۲. ابن سینا، الشفاء (المنطق)، تحقیق سعید زاید، مکتبة آیة الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ه ق.
۳. ابن سینا، برهان شفا (ترجمه قوام صفری) ، فکر روز ، تهران،۱۳۷۳ ش.
۴. ابن سینا، الاشارات و التنبیهات، نشر البلاغة: قم،۱۳۷۵.
۵. ارسطو، متافیزیک (مابعدالطبیعه)، مترجم: شرف الدین خراسانی، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۷.
۶. انجیل برنابا، ترجمه حیدرقلی سردار کابلی، دفتر نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
۷. آربری، آرتور جان، عقل و وحی از نظر متفکران اسلام ، ترجمه حسن جوادی، امیرکبیر، تهران ، ۱۳۵۸.
۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، مصحح: محدث، جلال‌الدین، دار الکتب الإسلامیة، قم،۱۳۷۱ق.
۹. برنجکار، رضا، مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، موسسه نبأ، ۱۳۹۶.
۱۰. جوادی ، عبدالله، شمس الوحی تبریزی، انتشارات اسراء، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۸.
۱۱. ---، تحریر تمهید القواعد، انتشارات اسراء، قم ، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۲. ---، رحیق مختوم، انتشارات اسراء، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۶.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]

۱۳. ---، فلسفه حقوق بشر، انتشارات اسراء، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
۱۴. ---، سرچشمه اندیشه، انتشارات اسراء، قم، پنجم ۱۳۸۶.
۱۵. حسن‌زاده، حسن، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد (مع التعلیقات)، جامعه مدرسین، قم،۱۴۲۲ق.
۱۶. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، مصحح: صالح، صبحی، هجرت، قم،۱۴۱۴ ق.
۱۷. عهد عتیق(تورات)، لندن، ۱۸۹۵م.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، مصحح: موسوی جزائری، طیب، دارالکتاب (جزایری)، قم، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. کاپلستن، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتبوی، انتشارات سروش، تهران.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامیة، تهران،۱۴۰۷ ق.
۲۱. یثربی، یحیی، عیار نقد ۲، انتشارات بوستان کتاب، قم ، ۱۳۸۷.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.19.73.6.7]